

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۰۵

مترجم: Deix

ویراستار: فرناز

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

لوفنگ فکر کرد: «هر چی قوی تر بشی پیشرفت کردن سخت تر میشه. رسوندن سرعتم از ۲۳,۸ متر بر ثانیه به ۲۵ متر بر ثانیه احتمالا حدود یک سال طول میکشه و برای اینکه قدرتمو از ۸۰۹ کیلوگرم به ۹۰۰ برسونم احتمالا حتی بیشتر زمان میبره. احتمالا مجبورم برای گرفتن عنوان {مبارز} باید تا رفتن به کالج صبر کنم.»

«اگه... اگه... دوباره وارد کما بشم، ممکنه که تناسب اندام بدنم به اون چیزی که یه مبارز نیاز داره برسه.»

البته که این نوع کما از اون نوع هایی نیست که مثلا بخاطر بیهوشی در اثر ضربه به سر بهش دچار بشید، بلکه بخاطر کمایی که واردش میشید، سردد وحشتناک توی تمام سلول های مغزتون نفوذ میکنه.

سرددهای لوفنگ هرازگاهی به سراغش می اومدن؛ اون معمولا میتونست سردرد رو تحمل کنه تا وقتی که از بین بره ولی به ندرت درد اونقدر شدید میشد که وارد کما بشه. و این وضعیت تا به حال دوباری پیش اومده بود.

اولین کما مربوط به ۸ سالگی لو بود. وقتی که پای برادرش زیر ماشین له شد، لو از شدت ناراحتی سردرد گرفت و در همون حال ضربان قلبش به طرز سرسام آوری بالا رفت و باعث افزایش خطرناک سرعت گردش خونش شد.

لو حس میکرد قلبش میخواد از سینهش بزنه بیرون، و بعداز اون حادثه خیلی طول نکشید که وارد کما شد. بار بعدی دوازده سالگی لو بود، درحالی که مادرش دوباره توی بیمارستان بستری شده بود و لو از فکر از دست دادن مادرش وحشت زده شده بود، حمله ی عصبی بهش دست داد و سردرد وحشتناکی گرفت، مثل دفعه ی قبل ضربان قلبش به سرعت بالا رفت و بلافاصله بعدش وارد کما شد.

بعد از این دو کما، خانواده ی فنگ مرتبا اون رو برای معاینه شدن به بیمارستان میبردن ولی بیماری ای برای لو تشخیص داده نشد، انگار مغز هنوز هم برای علم پزشکی یه معمای حل نشده باقی مونده بود.

لو با خودش حساب کرد: «دو تا کما قدرت بدنیمو کلی زیاد کردن، هر بار که از کما پاشدم قدرت و سرعت و سرعت عکس العملم به طور قابل توجهی پیشرفت کرده بودن و بخاطر همین بود که تونستم مستقیم امتحان مقدماتی جودو رو پاس کنم و عنوانشو ب دست بیارم و با تشکر از ژن های عزیزم تونسم عنوان {نخبه} رو تو ۱۷ سالگی به دست بیارم... مطمئنم اگه دوباره وارد کما بشم قدرتم حتی بیشتر هم پیشرفت میکنه.»

کما در واقع یه واکنشه که توسط بدن ایجاد میشه تا از خودش محافظت کنه، پس به طور کلی چیز خیلی بدی هم نیست. قبل از تو کما رفتن سرم تا جایی که دیگه نتونم تحمل کنم درد میگیره و ضربان قلبم به بالاترین حد خودش میرسه.

لوفنگ به ساعت مچیش نگاه کرد که یک ضربان شمار هم روش نصب بود.

«حتی بعد از دیوانه وار دویدن ضربان قلبم بالای ۱۲۰ تا در دقیقه نمیره، اگه بتونم به ۲۰۰ تا در دقیقه برسونمش عالی میشه.»

از نشونه های وارد کما شدن سردرد وحشتناک و ضربان قلب خیلی بالاست.

به هر حال... حتی بعد از ورزش سخت و سنگین نتونست ضربان قلبشو به حدی که واسه تو کما رفتن لازم بود برسونه.

داخل سالن تمرین جودو یانگ وویصورت زخمی جلوی اولین دستگاه قدرت سنج ایستاده بود. اون خیلی جدی به نظر نمیومد و همینجوری دو دستی چندتا ضربه انداخت طرف دستگاه.

بنگ بنگ بنگ

دستگاه صدا داد و بلافاصله چندتا عدد روی صفحه ی نمایشگرش ظاهر شد.

....۹۵۶،۹۱۲،۹۳۶،۹۸۱

لو فنگ که از کناره داشت نگاه میکرد کاری جز تحسین از دستش برنمیومد، کل قدرت اون به ۸۰۹ کیلوگرم میرسید اما برادر یانگ بدون اینکه حتی حداکثر قدرتشو بزاره چنین مشتایی میزد.

«برای همه ی اونا این که ۷۰۰ کیلوگرم رو رد کنن خیلی خوب حساب میشه.»

لو فنگ با خنده گفت: «اگه فقط یه دونه از مشتایی که با تمام قدرت میزنم مثل یکی از مشتای معمولی تو بود عالی میشد.»

یانگ وو رفت کنار لوفنگ و زد رو شونش.

«تو الان فقط هیجده-نوزده سالته، وقتی من همسن تو بودم تازه مقدماتی کار میکردم. با سرعتی که تو داری پیشرفت میکنی تا دو سال دیگه میتونی مبارز بشی. هعی! حسودیم شد...»

فنگ ذوق مرگ شد.

دو جو فقط افراد بین ۱۶ تا ۳۰ سالو به دانش اموزی میگیره چون این بازه ی زمانی وقتی هست که فرد بیشترین رشدشو داره که باعث میشه دانش اموز سریع تر بتونه وارد رتبه بندی بشه و امکانشو داشته باشه که در آینده قدرت بیشتری به دست بیاره.

لو فنگ عنوان نخبه رو تو ۱۷ سالگی به دست آورد که باعث تحسین خیلیا شد.

یانگ وو با خنده گفت: «راستی تو باید امتحانای دبیرستانو بدی. بعدش میخوای چیکار کنی؟»

لو: «میخوام برای رفتن به اکادمی نظامی آماده بشم، یه ادم معمولی بعد از فارغ التحصیلی از اونجا میتونه یه مامور سطح پایه تو یه ارتش معمولی بشه ولی قاعدتا من بعد از فارغ التحصیلی میتونم یه راست وارد نیروهای ویژه بشم.»

یانگ وو لبشو گزید. «اوه... اکادمی نظامی خوبه ها... ولی احساس میکنم اونجا ازادیتو محدود میکنن، بعد از اینکه وارد نیروهای ویژه شدی باید همه ی قوانینشون رو رعایت کنی... من یکی که هیچ وقت نمیتونم قوانینشونو تحمل کنم. همون بهتر که یه مبارز ازاد بشم.»

لو فنگ سرشو تکون داد: «مبارز ازاد بودن خیلی عالیه ولی نمیخوام خانوادمو نگران کنم، عضویت تو اکادمی نظامی، فارغ التحصیلی از اونجا و عضو ارتش شدن نسبت به مبارز ازاد شدن خیلی امن تره.

یه مبارز چهار تا راه داره که میتونه از بینشون انتخاب کنه:

{راه اول: عضویت تو ارتش که از همه امن تره و در این صورت دولت نمیداره مبارز زیاد ریسک کنه و علاوه بر این مزایایی هم برای خانواده مبارز داره.

راه دوم: عضویت در دوجو، محدودیت های این دسته کمتره. و از اونجایی که (دوجوی مرزها) توسط قوی ترین مرد زمین "هونگ" بنیان گذاری شده، مزایایی هم برای مبارز شدن در اون وجود داره و بخاطر اینکه قوانین خیلی سخت گیرانه نداره ازادی بیشتری هم به مبارز میده.

راه سوم: عضویت در یه تجارت بزرگ یا یه حزب سیاسی مهم یا اراذل و اوباش شدن.

راه چهارم: عضویت در دسته ی مزدورا که در این صورت جونش همیشه در خطره ولی در عین حال بیشترین ازادی رو هم بین این ۴ راه به مبارز میده.

یانگ وو در حالی که سرشو تکون میداد گفت: «وارد ارتش شدن امنه ولی من نمیخوام بدون ازادی زندگی کنم، فک کنم امسال بتونم امتحان "مبارزان محتمل آینده" رو پاس کنم بعد از اون فوراً برای "مبارزه ی جنگویان" ثبت نام میکنم و تلاش میکنم که یه مبارز شم.»

چشمای لوفنگ برق زد: «برادر یانگ شما خیلی مطمئنین که امتحانو قبول میشید.»

یانگ وو خندید: «من خیلی وقته که قدرت و سرعت عکس العمل لازم رو به دست اوردم، تنها نقطه ضعفم سرعتمه که در بهترین حالت به سختی به ۲۵ متر بر ثانیه میرسه، این مدت تمرین میکنم و سعی میکنم تا زمان ازمون سرعتمو به حد لازم برسونم.»

لو فنگ: «موفق باشی برادر یانگ.»

لو فنگ برای برادر یانگ خوشال بود چون دیده بود که چقدر سخت برای مبارز شدن تلاش میکنه و بالاخره الان به هدفش نزدیک شده بود.

«برادر یانگ بعد از مبارز شدن میخوای چیکار کنی؟» و ادامه داد «معلومه، میرم عضو دوجوی مرزها میشم.»

«سیستم اونجا خیلی ازادی به ادم میده و دور دنیا هم پخشن، تعداد زیادی از قوی ترین مبارزا خودشونو اونجا پیشرفت دادن و تازه هر وقت بخوام استراحت کنم میرم بیرون و چندتا هیولا میکشم.»

لو فنگ بدون اینکه چیزی بگه سرشو تکون داد.

یانگ وو: «دیوونگی تو استخونات غلیان میکنه، من مطمئنم تو برای طی کردن راه یه مبارز ازاد کاملاً مناسبی... عضو دوجوی مرزها شو واز ازادی لذت ببر، این کلی بهت کمک میکنه.»

«من...» لو فنگ مکث کرد.

یانگ وو که میدید چه اتفاقی داره میفته سرشو تکون داد و با خنده ادامه داد:
«مبارزای ازاد معمولاً برای زندگیشون مجبورن بجنگن. و روی مرز مرگ و زندگی،
زندگی میکنن. درسته که خطرناکه ولی بخاطر همین جنگیدن مداوم، این سریع
ترین راه برای افزایش قدرته. میبینی؟.. مهم نیست کجا باشن بیشتر مبارزای
قدرتمند مبارزای آزادن.»

شب فرا رسیده بود و چراغ های خیابون با نور خیره کننده ای میدرخشیدن.
لو فنگ همینطور که به تنهایی قدم میزد مکالمه اش با یانگ وو رو تو ذهنش مرور
میکرد. «بین این ۴ تا راه فقط دوتاش به درد من میخوره. یکی این که وارد اکادمی
نظامی بشم، فارغ التحصیل شم و بعدش وارد نیروهای ویژه بشم و اون یکی اینکه که
یه مبارز معروف تو جودوی مرزها بشم و ازادانه هیولا بکشم.»

لو فنگ با خودش فکر کرد: «وارد ارتش شدن امن تره و به نفع خانوادم هم هست،
اینطوری حتی اگه بمیرم دولت از عزیزانم به خوبی مراقبت میکنه از اون طرف مبارز
ازاد بودن و زندگی رو لبه ی تیغ قدرتمو سریع تر افزایش میده و میتونم در ازای
کشتن هیولاها هم پول خوبی بگیرم. پیشرفت سریع، پول زیاد و آزادی... تنها
قسمت بدش خطرناک بودنشه.»

در واقع لو فنگ از وقتی سال اخر دبیرستانو شروع کرده بود داشت به این موضوع
فکر میکرد.

لو فنگ دوباره به فکر فرورفت: «پدر و مادرم در کل دو تا پسر دارن که برادر
کوچیکم همین الانم معلولیت داره، اگه منم یه مبارز ازاد شم و بمیرم چطوری
میخوان زندگی کنن؟ لو هوآ هم یکی رو نیاز داره که ازش مراقبت کنه، مامان بابا
که دیگه دارن پیر میشن پس اگه من بمیرم چه اتفاقی برای خانوادم میفته... پس

بهتره وارد اکادمی نظامی بشم. اینجوری بعد از اینکه وارد نیروهای ویژه بشم میتونم هنرهای رزمی نظامی رو یاد بگیرم و با جود و ترکیبشون کنم و اینطوری قدرتمو افزایش بدم و حتی اگه بمیرم هم به عنوان مبارز میمیرم و دولت به خانوادم هر ماه مستمری میده.»

بعد از فکر کردن راجب خانوادش لو فنگ تصمیم گرفت که وارد اکادمی نظامی بشه. «به هر حال هر کسی نمیتونه وارد اکادمی نظامی بشه و نمره هام باید به حد استاندارد برسن تا قبولم کنن، همه چی به امتحانای پایانی بستگی داره...»

-پایان فصل پنجم-